

## صحنه ۱

دو صندلی در مرکز وجود دارد که درنا و اسفند روی آنها و رو به ما نشسته اند ، از ابتدا تا پایان این داستان روی پرده ی بزرگ بکراند فیلم حرکت یک اتومبیل در جاده های شمال نمایش داده میشود و ما تصور میکنیم که این زن و مرد در اتومبیل نشسته اند و اسفند رانندگی می کند . در راست صحنه یک صندلی قرار دارد که مهربان روبروی ما و روی این صندلی نشسته است . روی تصویر جاده آهنگ شادی پخش میشود و زن و اسفند داخل ماشین با خواننده زمزمه و شادی میکنند . . .

اسفند :

پریا پریا پریا  
تویی مثل کیمیا  
نازنین و خوشگلی  
چو گل افاقیا

درنا :

همه ی دار و ندارم مال تو  
گلای زیبای بهارم مال تو  
لحظه های انتظارم مال تو

اسفند :

تو بگو چیکار کنم که تو یار من باشی  
تو بگو چیکار کنم تو نگار من باشی

با هم :

گلای زیبای بهارم پریا  
همه ی دار و ندارم پریا  
قصه های شب تارم پریا  
لحظه های انتظارم پریا

اسفند :

( حین خواندن سرفه اش میگیرد )

درنا :

چی شد اسفند ؟

- اسفند : ( با سرفه ) چیزی نیست خوب میشم .
- درنا : میخوای بزخم پشت کمرت ؟
- اسفند : نه بابا از جاده میریم پایین . درنا آب ، اون بطری آبو بده ( آب را میگیرد کمی مینوشد و سرفه اش بهتر میشود )
- درنا : بهتری ؟
- اسفند : آره خوبم ...
- درنا : همش مال سیگاره !
- اسفند : درنا کلیدا ، کلیدا نیستن ! ؟
- درنا : ( دسته کلیدی مقابلش میگیرد )
- اسفند : پیش تو چکار میکنن ! ؟
- درنا : سوار که شدم زیر پام بودن .
- اسفند : آهان ، رو صندلی بودن .
- درنا : ( یکی یکی کلیدها را نشان می دهد ) این یکی باید کلید اصلی باشه ...
- اسفند : اوهوم .
- درنا : اینم باید کلید اتاق خواب باشه .
- اسفند : نه ، اون کلید پارکینگه .
- درنا : این یکی هم باید اتاق خواب باشه .
- اسفند : نه ، اون کلید انباریه .
- درنا : این کوچیکه ...
- اسفند : اونم کلید گلخونه س !

- درنا : ویلا بدون اتاق خواب !؟
- اسفند : اولاً که خواب و پذیرایی و هال یکیه ، دوماً " یه تختخواب دونفره توی حال و پذیرایی هست ، سوماً " ... مگه قراره شب بمونیم ؟
- درنا : حالا ...
- اسفند : تو به اون گفتمی کجا میری !؟
- درنا : خونه ی مامان ... شاید شبم موندم !
- اسفند : اگه به مامانت زنگ زد چی ؟
- درنا : اولاً که زنگ نمیزنه ، دوماً " به مامان گفتم من میرم خونه ی دوستم سارا ، اما نمیخوام مهربان بفهمه ، اگه مهربان زنگ زد بهش بگو سرش درد میکرد خوابیده ، سوماً " جناب نامهربان باید جواب غلطی رو که کرده پس بده ...

## صحنه ۲

مهربان زیر تک نوری در راست صحنه و پشت یک کامپیوتر نشسته است ، اسفند هم زیر یک تک نور و لم داده در مبلی سمت چپ صحنه نشسته و سر در لپ تاپ دارد . آنها با هم چت میکنند ، تصویر صفحه فیسبوک مهربان را نمایش می دهد که عکس پروفایلش یک دختر بزرگ کرده و بی حجاب است به نام نازی جون ...

- مهربان : چند سالته ؟
- اسفند : ۳۲ تو چی ؟
- مهربان : ۲۶ ، اسفند اسم قشنگیه
- اسفند : اسمت نازی جونه !؟

- مهربان : نه ، اسم واقعي چيزي ديگه س .
- اسفند : نميگي ؟
- مهربان : درنا
- اسفند : واقعا ؟
- مهربان : اوهوم !
- اسفند : من عاشق اين اسمم !
- مهربان : اگه خودمو ببيني چي ميگي ؟
- اسفند : راست ميگي ؟
- مهربان : اوهوم .
- اسفند : ميشه بينمت ؟
- مهربان : زود نيست ؟
- اسفند : يه سوال ؟
- مهربان : بفرما .
- اسفند : تو مجردي ؟
- مهربان : نه !
- اسفند : شوهر داري ؟
- مهربان : اوهوم !
- اسفند : چرا استاتوس هات اينقدر غمگينن ؟
- مهربان : نمي دونم ، احساسه ديگه !

- اسفند : شوهرت رو دوس داری ؟
- مهربان : .....
- اسفند : بگو .....
- اسفند : لطفا .....
- مهربان : میخوام ببینمت !
- اسفند : زود نیست !؟
- مهربان : برای یه زن شوهردار دیر و زود نداره .....
- اسفند : اوکی ، به خطرش می ارزه ! چه وقت ؟ کجا ؟
- مهربان : فردا هشت شب رستوران کندو !
- اسفند : ده تا کندو میشناسم !
- مهربان : اول جاده ی کرج چالوس !
- اسفند : اوکی ، گرفتم .
- مهربان : میخوام عکستو ببینم !
- اسفند : ( عکسی از خودش میفرستد )
- مهربان : درست مثل نوشته هات ، حدسم درست بود .
- اسفند : چطورم !؟
- مهربان : مغرور و جدی و ... البته خوش تیپ !
- اسفند : منم میخوام !
- مهربان : صبر کن ..... ( عکس همسرش درنا را میفرستد ! )

- اسفند : واوووووووووو خوش به حال همسرت !
- مهربان : خوش به حال تو ... !
- اسفند : جدی میگی؟!
- مهربان : اوهوم ، هرکی قدر داشته هاشو ندونست از دست میده ... میبینمت .
- اسفند : شوهرت قدر این عروسکش رو نمی دونه؟!
- مهربان : شبت ناز !
- اسفند : جواب سوالمو نمیدی؟
- مهربان : شبت قشنگ !
- اسفند : شبت با عشق ...

### صحنه ۳

جاده – اسفند و درنا در ماشین و زیرصدای گفتگویشان آهنگ ماهیگیر با صدای مازیار پخش میشود ، این بار درنا رانندگی میکند و اسفند کنارش نشسته و لپ تاپ مقابلش باز است .

- درنا : دنبال چی میگردی ؟
- اسفند : میخوام عکستو پیدا کنم !
- درنا : دروغ نگو داری تو اینترنت میچرخه !
- اسفند : تو شهرش سرعت نداریم میخوای تو این بیابونی وصل بشم ؟
- درنا : تو فیسبوکی؟!
- اسفند : میگم وصل نمیشه میگه بچسبونش ، بیا خودت نگاه کن ، این کجاش فیسبوکه!؟

- درنا : ( صدای زنگ موبایلش بلند میشود )
- اسفند : کیه ؟
- درنا : وای مادرم ... حتما یه اتفاقی افتاده ...
- اسفند : جوابشو بده ، خونسرد باش !
- درنا : الو ، سلام مامان ، خوبم ، چی شده ؟ آره تو ماشینیم ، سارا دلش گرفته بود اومدیم یه چرخی تو شهر بزنیم ، چی شده حالا ؟ چی؟! اومد در خونه!؟
- اسفند : وای!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! ای ...
- درنا : تو چی بهش گفتی ؟ ... خب ؟ ( صدای یک کامیون بزرگ می آید و صدایش مانع از شنیدن ادامه ی گفتگوی درنا با مادرش میشود ، کامیون از آنها سبقت میگیرد و دور میشود ) باشه ، باشه مامان ، میگم باشه ، اصلا شاید نیومدم خونه ی شما ، آره ، مستقیم میرم خونه ی خودمون . خداحافظ .
- اسفند : چی شد درنا!؟
- درنا : مهربان رفته در خونه مامانم !
- اسفند : چقدر احمقه این ، خب چرا به خودت زنگ نزد ؟
- درنا : اگه زنگ میزد احمق بود ! عمدا " بیهویی رفته اونجا !
- اسفند : مگه از قبل هم به تو شک داشته ؟
- درنا : برگردیم اسفند ، ویلا و دریا خورد تو سرم ، هرچی زندگیم گه بود امشب گه تر شد !
- اسفند : باشه عزیزم ، حرفی نیست اما الان حداقل دو سه ساعت از خونه تون فاصله داریم ؟
- درنا : چه کنم ، گهیه که خودم زدم ، دو سه ساعت تاخیر بهتر از یه شب تاخیره نه!؟

## صحنه ۴

( یک میز دو نفره زیر یک تک نور و موسیقی آمو میور از گروه جیبسی کینگ پخش میشود . درنا و اسفند مشغول خوردن غذا یا کیک و نوشیدنی )

اسفند : فکر نمی‌کردم به این زودی قبول کنی بیای !

درنا : عشق خبر نمیکنه !؟

اسفند : درنا ؟

درنا : جانم ؟

اسفند : چرا تو اولین چت عکستو برام فرستادی و خواستی منو ببینی ؟

درنا : عکسمو ؟ من فرستادم ؟ نمیدونم .

اسفند : ...

درنا : واقعا نمیدونم

اسفند : تو همسرت رو دوست داری ؟

درنا : مهربان خیلی خوبه ...

اسفند : پس چرا ...

درنا : عشق یه جور اعتیاده ، آدما به دیدن همدیگه معتاد میشن ، اما اسمشو میذارن عشق ، وقتی از

هم دورن خمار میشن و اسم این خماری رو دلتنگی میذارن . . . من هیچوقت خمار دیدن

مهربان نشدم ، آخه تو این چهار سال یه روز هم از هم دور نبودیم . دلم میخواد یکی دو روز

ازش فاصله بگیرم و خمار دیدنش بشم !

اسفند : من یه ویلا تو جاده ی چالوس ...

درنا : باهات میام ! فقط ...



اسفند : فقط چی درنا!؟

درنا : یه شرط مسخره!

اسفند : بگو .

درنا : قول بده بهم دست نمیزنی!

### صحنه ۵

جاده – اسفند و درنا در ماشین و این بار اسفند رانندگی میکند ، باران می بارد و جاده مه آلود است ، برف پاک کن ماشین کار میکند .

اسفند : قهر خداست دیگه ، همیشه بی وقت می باره .

درنا : زیاد سرعت نرو ، جاده لغزنده س .

اسفند : زیاد دیر کنی شکش بیشتر میشه .

درنا : یه خاکی تو سرم میکنم ( صدای آهنگ i'm calling you از موبایل درنا شنیده میشود ) وای مهربان

اسفند : جوابشو بده .

درنا : چی بگم آخه ؟ بگم با اسفندیار رویین تن زدم به جاده ی چالوس ؟

اسفند : درنا!؟

درنا : یا بگم میخواستم امشب مهمان یه دریا و یه ویلا و یه تختخواب دونفره بودم!؟

اسفند : خونسرد باش زن ، چرا خودتو گم میکنی ؟ جوابشو بده تا بدتر نشده .

درنا : بزن کنار ، بزن کنار صدای ماشین رو نشنوه!

اسفند :

باشه عزیزم فقط خودتو نباز و خونسرد باهات حرف بزن (توقف میکند)

درنا :

( سعی میکند خونسرد باشد اما صدایش میلرزد ) سلام عزیزم ، من ... با سارا ... بیرونم ، میام برات توضیح میدم ، سارا ؟ الان ... نیستش مهربان ، رفته خرید کنه من تو ماشین منتظرشم ، الووووووو . .

اسفند :

چی شد ؟

درنا :

میگه گوشی رو بده به سارا ... ( شماره میگیرد ) الو ، الو سارا جون سلام ، خوبی ؟ ببین ، به شماره مهربان یه زنگ بزن باهات صحبت کن بگو درنا با منه ، نه بابا یه گهی خوردم باید جمعش کنم ، ببین ، من بهش گفتم با تو اومدیم یه چرخی بزنیم گفت گوشی رو بده به سارا ، منم بهش گفتم تو توی مغازه ای ، آره ، ببینم چه میکنی ، خبرشو بهم بده ، فدات عزیزم .

اسفند :

پشیمونی نه !؟

درنا :

برو ، حرکت کن ، خواهش میکنم اسفندیار .

اسفند :

جواب منو بده ، پشیمونی ؟

درنا :

ببین ، من گه و خون قاطی کردم ، وقت تریپ عاشقی و این حرفاست الان !؟

اسفند :

ببین ، اولین پیشنهاد ملاقات رو تو دادی نه من ! برای یه زن شوهر دار دیر و زود نداره ... اینو تو گفتی نه ؟

درنا :

نه من نگفتم ، من نگفتم ، نگفتم ( جیغ میکشد و شدید گریه میکند )

## صحنه ۶

مهربان زیر تک نوری در راست صحنه و پشت یک کامپیوتر خوابش برده است ، درنا بالای سرش می آید .

**درنا :** **مهربان خوابی ؟ مهربان** ( مهربان بیدار نمی شود ، نگاه درنا به کامپیوتر روشن مهربان می افتد و چت فیسبوک او با اسفند را می بیند ، اکنون چت روی پرده نمایش داده میشود و درنا با دیدن چت و با دیدن عکس خود به فکر فرو میرود ، لحظاتی بعد از کنار کامپیوتر دور میشود و مهربان را بیدار میکند ) **بازم رو میز کامپیوتر خوابت برد ؟ پاشو برو سرجات بخواب** ( مهربان بیدار میشود و سراسیمه کامپیوتر را خاموش میکند )

**مهربان :** **این روشن بود تا الان ؟ ساعت چنده ؟**

**درنا :** سه و نیم صبحه .

**مهربان :** تو بیدار بودی ؟

**درنا :** با صدای زنگ موبایل بیدار شدم !

**مهربان :** موبایل ؟

**درنا :** یه غریبه بود ، اشتباهی زنگ زد رو گوشی من .

**مهربان :** چی میگفت ؟

**درنا :** چه میدونم میگفت برو تو فیسبوک ببین چه خبره !؟ با شماره خانمش اشتباه گرفته بود ، خودش فهمید قطع کرد .

**مهربان :** فیسبوک منم باز مونده .

**درنا :** خب ببندش ! بیا یه دو ساعت بخواب که بتونی بری اداره .

**اسفند :** باشه تو برو من الان میام . ( کامپیوتر را خاموش میکند و می رود )

## صحنه ۷

جاده بارانی – اسفند و درنا در ماشین

**درنا :** ( با موبایل حرف میزند ) **خب ؟ . . . خب . . . تو چی گفتی ؟ خب . . .** ( پیرمردی با دوچرخه از جلوی ماشین عبور

میکند ) **اسفند مواظب باش . . . مهم نیست عزیزم آب که از سر بگذره چه یه وجب چه صد وجب ،**

مرسی عزیزم تو تلاش خودتو کردی ، نه بابا بیای باهام که چی ؟ باشه قربونت تو جریانت میذارم ، مرسی خانمی ، شبت به خیر .

اسفند : سر کوچه پیاده ت میکنم .

درنا : نه برو در خونه .

اسفند : اگه دید چی ؟

درنا : مهم نیست ... اسفند ؟

اسفند : جانم !

درنا : از دستم ناراحت نباش خب ؟

اسفند : نیستم .

درنا : دروغ نگو ، هستی .

اسفند : از خودم ناراحتم .

درنا : چرا

اسفند : اون غریبه ای که اون شب به موبایلت زنگ زد من بودم .

درنا : تو بودی ؟ شماره منو از کجا داشتی ؟

اسفند : مدتها بود که شوهرت منو سرکار میگذاشت و با یه فیسبوک دختر باهام چت میکرد ، من

فهمیدم و تصمیم گرفتم درسی بهش بدم که دیگه هوس نکنه کسی رو سرکار بذاره ، از

طریق یکی از دوستان صمیمی که یه هکر حرفه ایه آیدیشو و آیدی تو رو با شماره های

تماستون هک کردیم ، اونشب هم میدونستم که مهربان خوابش برده ، عمدن بهت زنگ

زدم که فقط بیدارت کنم و تو بری چت شوهرت رو ببینی و ببینی که عکس تو رو برای

این و اون میفرسته و خودش رو به جای تو معرفی میکنه . من حدس میزدم که احتمالاً با

دیدن اون چت عصبی میشی و بعد کنجکاو میشی که خودت بیای سر قرار ، متاسفانه

تمام فرضیات من درست از آب در اومد . حالا فکر میکنم شوهرت یه درس حسابی گرفته باشه و دیگه هوس نکنه با مردها به نام یک زن چت کنه و قرار بذاره . . . منو ببخش و برو همه چیزو بهش بگو . توپ بنداز تو میدون خودش و بهش بگو اسفند گفت به نازی جون سلام برسون !

درنا : اوکی میگم . ممنون که واقعیت رو بهم گفتی . شبت آروم . ( میرود )

اسفند : درنا ؟

درنا : بله .

اسفند : قسم خورده بودم توی ویلا بهت دست نزنم ، اما کاری کنم که مهربان بفهمه با منی .

درنا : مرسی . خدانگهدار . ( دور میشود )

#### صحنه ۸

مهربان پشت میز کامپیوتر نشسته است و درنا آرام پشت سرش می آید ، او در حال چت با کسی است و ما چت را روی پرده میبینیم .

اسم من نازیه ، میتونی نازی جون صدام کنی ! اسم تو چیه ؟ NAZI JON :

من بهمنم ، ۳۷ سالمه ، مجردم ، تو چی ؟ BAHMAN :

به به ، بهمن ، چه اسم خوبی ، آدم یاد انقلاب میفته ! NAZI JON :

انقلاب ؟ میتونم عکستو ببینم ؟ BAHMAN :

اوکی الان میفرستم ببینی . ( عکس درنا را می فرستد ) NAZI JON :

درنا : ( با دیدن عکسش روی پرده از او دور میشود و با موبایل تماس میگیرد ) سلام ، اسفند کجایی ؟ میتونی برگردی ؟

میخوام برم چالوس !

( درنا را میبیند ) تو برگشتی ؟ خوش گذشت خونه ی مامان !؟

مهربان :

من یه زنم ، خودم یکیو میخوام که نازمو بکشه ، نمیتونم با یه نازی جون زندگی کنم . خدا نگهدار  
( چمدانی برداشته و خارج میشود )

درنا :

( نور می رود )

۱۳۹۴/۱۰/۱۴



۰۹۱۶۳۱۱۴۳۸۶ - ۰۹۳۹۳۱۱۴۳۸۶

اجرا بدون مجوز نویسنده ممنوع می باشد!